

هفت‌سین‌های بی‌بابا

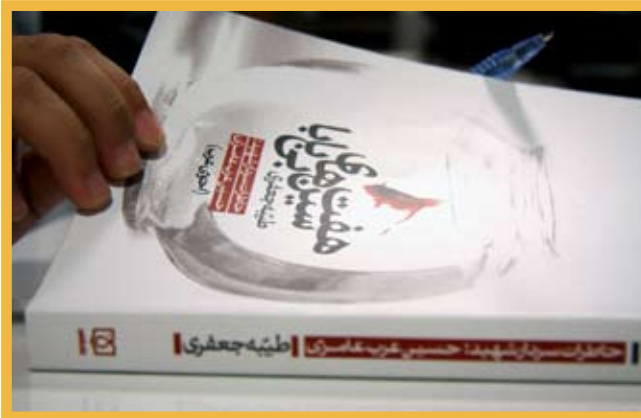
طیبه جعفری
ناشر: نشر شاهد
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

«هفت‌سین‌های بی‌بابا» عنوان مجموعه خاطرات شهید حسین عرب عامری است که در سال ۱۳۳۲ در روستای فیج از توابع شاهرود به دنیا آمد. در پنجم آذر سال ۱۳۵۹ به عنوان بسیجی به جبهه رفت و خیلی زود توانست فرمانده گروهان و بعدتر فرمانده گردان شود. شهید عرب عامری که به دلیل صفای وجودش او را اخوی عرب می‌خواندند در ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ با ترکش خمپاره در جزیره بوارین به شهادت رسید. و حالا ما در این کتاب که به همت نشر شاهد چاپ و توسط طیبه جعفری گردآوری و روانه‌ی بازار کتاب شده است. با خاطراتی بیشتر با او آشنا می‌شویم.

نویسندگان جوان حوزه دفاع مقدس که در قالب خاطره قلم می‌زنند به سبک جدیدی که آقای مخدومی در این ژانر رسیدند، توجه و دقت دارند و به خاطره‌های که روایت می‌کنند بی‌هیچ دخل و تصرفی زبانی داستانی می‌دهند که خانم جعفری نیز با الگو از این قلم خاطره‌ها را روایت کرده است. برای اینکه با این قلم بیشتر آشنا شوید یک خاطره بخوانید و تا انتهای کتاب بروید: مشقت‌هایش را جلو آورد و گفت:

- این مال تو.
- بازش کردم. یک سکه بود، اولیه هدیه‌اش از طرف سپاه. گفتم:
- با این خیلی کارها می‌شه کرد؛ برای خونه، برای بچه‌ها. باشه دست خودت.
- و گذاشتم لب تا قهقهه. دوباره داد دستم و گفت:
- هر چی دوست داری باهاش بخور! فقط برای خودت!

همسر شهید



محمد

رمانی بر اساس زندگی پیامبر اسلام (ص)
ابراهیم حسن بیگی
ناشر: انتشارات مدرسه
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

شاید زیباترین و باشکوه‌ترین روز برای مسلمانان روز بعثت پیامبر اسلام باشد روزی که محمد امین، جوان درستکار قریش از سوی خدا برگزیده می‌شود تا خاتم ۱۲۴۰۰۰ پیامبر باشد. و خوب است در چنین ایامی بیشتر و بیشتر با پیامبر اسلام آشنا شویم. که ما مطالعه‌ی کتاب را به شما پیشنهاد می‌کنیم. از آنجایی که جوانان امروزه، روز بیشتر با ادبیات داستانی مأنوس هستند. پیشنهاد می‌کنیم رمانی بخوانید که ابراهیم حسن بیگی نویسنده‌ی خوب کشورمان بر اساس زندگی پیامبر اسلام با قلمی داستانی و امروزی نوشته است. رمان «محمد» توسط انتشارات مدرسه در سال ۸۶ وارد بازار کتاب فروشی‌ها شد و در سال ۸۷ به چاپ دوم رسید که نشان از استقبال مخاطب از کتاب دارد. با هم گوشه‌ای از این کتاب را مرور می‌کنیم:

نفس‌زنان به بالای کوه رسیدیم. جلوی دهانه‌ی غار ایستادیم. فضای داخل آن به اندازه‌ای بود که یک نفر به زحمت می‌توانست در میان آن بخوابد و ارتفاعش، به قدر یک قامت متوسط بود.

راهنمای عرب سعی می‌کرد از غار و از محمد و تنهایی‌هایش بگوید. همان حرف‌هایی را می‌زد که پیش از این، از دیگران شنیده بودم. محمد روزها و شب‌های زیادی را در این غار به عبادت و تنهایی سپری کرده است. در ماه رمضان که ماه گرفتن روزه است، بدون این که از کوه فرود آید، در آن جا می‌مانده و به لقمه‌ای نان و جرعه‌ای آب قناعت می‌کرده است. از خودم می‌پرسم: «حتی اگر او فردی موحد بوده، باز نیاز به این همه تنهایی و راز و نیاز با خدای خود ندارد.» مرد عرب اما علتش را ترس از دیگران می‌داند؛ ترسی که محمد را مجبور می‌کرده تا دور از چشم دیگران و در این غار تاریک و کوچک عبادت کند، در حالی که او می‌توانسته در یکی از اتاق‌های منزل خود، خلوت نشینی پیشه سازد. باید مسئله کمی پیچیده‌تر از این مسائل ساده باشد. تصور می‌کنم محمد به این غار می‌آمده تا برای آینده و روز اعلام پیامبری‌اش برنامه‌ریزی کند...